

محاصره غزه بالاتر از جنایت

یوری اونری (نویسنده، روزنامه نگار و از فعالان صلح دوست اسرائیلی)

ترجمه: اکرم پدram نیا

خراب کردن دیوار بین مصر و غزه به فروریختن دیوار برلین شبیه بود و فراتر از آن، حتی برای لحظه ای گذرگاه رفح همچون دروازه برادنبورگ شد.

محال بود که از دیدن توده های تحت ستم و گرسنه ای که حصار زندان خود را فرو ریختند، احساس نشاط نکنیم، آنگاه که برق خوشحالی در چشمانشان درخشید و هر آن کس را که بر سر راه خود دیدند، به دلیل حس برابری در آغوش کشیدند. بویژه وقتی بدانیم که دولت خود ما (دولت اسرائیل) این دیوار را بین آنها کشیده است.

نوار غزه بزرگترین زندان روی زمین است. خراب کردن دیوار رفح اقدامی از نوع آزادسازی زندانیان این زندان بود و ثابت کرد که هر سیاست ضد انسانی سیاستی احمقانه بیش نیست: هیچ قدرتی نمی تواند در برابر توده هایی که از دیوار ناامیدی گذشتند، بایستد.

این درسی از مردم غزه در ژانویه ۲۰۰۸ است و یادآور مثل معروف فرانسوی که می گوید: این اشتباه بزرگی است و حتی از يك جنایت جنگی بدتر!

ماه ها قبل اهود باراک و اهود المرت دور نوار غزه را بستند و به این عمل خود هم می بالیدند. این اواخر حتی حلقه کشنده ی خود را تنگ تر کردند، به گونه ای که تقریباً هیچ چیز وارد غزه نمی شد. هفته گذشته از آن هم فراتر رفته و محاصره را کامل کردند: دیگر نه غذا و نه دارویی به مردم می رسید. با قطع کردن ورود سوخت، مصیبت به اوج خود رسید. منطقه وسیعی از نوار غزه برق نداشت، انکوباتورهای نوزادان نارس، دستگاه های دیالیز، پمپ های آب و فاضلاب، همگی از کار افتادند. صدها هزار نفر در این سرمای بی امان سوختی برای گرم کردن منازل خود نداشتند، پخت غذا ناممکن بود و ذخایر غذایی شان کاملاً ته کشیده بود.

تلویزیون الجزیره تصاویر این حادثه را برای میلیون ها نفر از مردم جهان عرب به نمایش مکرر گذاشت. سایر ایستگاه های تلویزیونی جهان عرب نیز آنرا منتشر کردند. توده های خشمگین عرب از کازابلانکا تا عمان به خیابان ها ریختند و رژیم های مستبد عرب را به وحشت انداختند. حسنی مبارک در حالیکه خود را باخته بود، به اهود باراک تلفن کرد و باراک، در همان شب حداقل برای يك مدت موقت وادار به شکستن محاصره سوختی شد. محاصره ای که صبح همان روز آغاز کرده بود. اما به جز این بخش، بقیه محاصره به تمام و کمال به قوت خود باقی ماند.

عملکردی احمقانه تر از این از جانب آنها قابل تصور نیست.

علتی که برای گرسنه نگاه داشتن و منجمد کردن يك و نیم میلیون نفر از انسان هایی که در زمینی به وسعت فقط ۳۶۵ کیلومتر مربع تجمع کرده اند، ارائه می دهند، ادامه ی تیراندازی حماس به شهر سدرات و دهکده های اطراف آن است.

به راستی که علت خوبی برگزیده اند. زیرا این علت مردم بخش های فقیر و بدوی اسرائیل را متحد می کند و تیغ انتقاد سازمان ملل و دولت های سراسر جهان را نیز کند می نماید. دولت هایی که در غیر این صورت ممکن بود علیه يك مجازات گروهی که بدون تردید براساس حقوق بین الملل از جنایات جنگی محسوب می شود، لب به اعتراض بکشایند.

دولت اسرائیل تصویری قابل تبریئه از گناه خود به جهان ارائه داد: رژیم ترور حماس بر سر غیرنظامیان معصوم اسرائیل موشک می ریزد. هیچ دولتی در جهان نمی تواند بمب را بر سر شهروندان خود از طرف دولت دیگری در آنسوی مرزهایش تحمل کند. ارتش اسرائیل دلیلی نظامی برای پرتاب موشک های قسام نیافته است. بنابراین راه دیگری بجز اعمال چنین فشارهای سنگین بر مردم غزه وجود ندارد، شاید بدین ترتیب آنها را علیه حماس برانگیزاند و وادار شان کند که پرتاب موشک را متوقف سازند.

روزی که برق غزه قطع شد، خبرنگاران نظامی ما (اسرائیل) به وجد آمده بودند زیرا در تمام طول آن روز فقط دو موشک قسام از نوار غزه پرتاب شد. بنابراین ترفندمان گرفته بود. اهود باراک عجب نابغه ای است!

اما روز بعد، ۱۷ موشک قسام به اسرائیل پرتاب شد و پرتوی شادمانی را در دل هایشان خاموش کرد. سیاستمداران و ژنرال های ارتش عملاً دیوانه شدند: یکی از سیاستمداران پیشنهاد "واکنشی دیوانه وارتر از آنها" را داد. دیگری "بمباران سراسری نواحی شهرنشین غزه را به ازای هر موشک" توصیه کرد. یکی از پروفیسورهای سابق (که کمی دچار اختلال فکری است) پیشنهاد "شر نهایی" را داد.

و سناریوی خود دولت، تکرار جنگی مثل جنگ دوم لبنان بود. آن زمان: حزب الله دو سرباز اسرائیلی را در مرز اسرائیل دستگیر کرد. اینک: حماس بر سر شهرها و دهکده های اسرائیل موشک می ریزد. آن زمان: دولت با شتاب تصمیم به آغاز یک جنگ گرفت. اینک: دولت شتابزده تصمیم به محاصره کامل مردم غزه می گیرد. آن زمان: دولت دستور بمباران شدید غیرنظامیان لبنانی را داد تا به حزب الله فشار بیاورند. اینک: دولت برآن می شود که با انجام محاصره باعث رنج و عذاب غیرنظامیان شود تا آنها را وادار نماید به حماس فشار بیاورند. نتایج نیز در هر دو مورد یکسان است: مردم لبنان علیه حزب الله برنخاستند، بلکه برعکس، مردم از هر کیش و مذهبی متحد شدند و از جنبش شیعیان حمایت کردند. حسن نصرالله قهرمان تمام دنیای عرب شد.

و اینک: مردم برای حمایت از حماس متحد می شوند و محمود عباس را متهم به همکاری با دشمن می کنند. مادری که برای بچه های گرسنه اش غذا ندارد، اسماعیل هانیه را نفرین نمی کند، بلکه المرت و عباس و مبارک را نفرین می کند. بنابراین چه باید کرد؟ به رغم همه اینها تحمل رنج ساکنین سدرات که تحت آتش مستمر هستند، نیز ناممکن است.

آنچه که از نگاه مردم عصبانی پنهان نگه داشته شده، این واقعیت است که پرتاب موشک های قسام همین فردا می تواند متوقف گردد.

چند ماه قبل حماس پیشنهاد آتش بس داد و حتی همین هفته پیشنهاد خود را تکرار نمود. از دیدگاه حماس آتش بس یعنی: فلسطینی ها پرتاب بمب و موشک را متوقف کنند و اسرائیلی ها دست از تهاجم و تعدی به نوار غزه بردارند و به قتل های "از پیش تعیین شده" و محاصره خاتمه بدهند.

چرا دولت ما (دولت اسرائیل) این پیشنهاد را با اغوش باز نمی پذیرد؟ جواب این سوال ساده است: به منظور انجام این معامله، ما باید با حماس وارد گفتگو شویم، مستقیم یا غیر مستقیم. این دقیقا همان چیزی است که دولت اسرائیل از آن حذر می کند.

چرا؟ جواب این نیز ساده است: سدرات صرفاً یک بهانه است، درست مثل دستگیری آن دو

سرباز که دستاویزی برای يك موضوع كاملا متفاوت بود. هدف اصلی همه ی اینها سرنگونی رژیم حماس در غزه و جلوگیری از روی کار آمدن حماس در نوار غزه است.

به زبان ساده و صریح دولت اسرائیل سرنوشت مردم سدرات را فدای تغییر يك اصل بی اساس می کند. برای دولت اسرائیل بایکوت کردن حماس از پایان بخشیدن به رنج مردم سدرات به مراتب مهمتر است، زیرا حماس در حال حاضر پیشگام مقاومت مردم فلسطین است.

همه ی رسانه ها هم با این دستاویز همکاری می کنند. قبلا گفته می شد که در اسرائیل نوشتن هر گونه طنزی خطرناک است، زیرا اغلب طنزها به واقعیت می پیوندند. برخی از خوانندگان شاید مقاله طنزآمیز مرا که چند ماه قبل نوشته بودم، به خاطر بیاورند. در این مقاله موقعیت غزه را اینگونه شرح داده بودم که از آن به عنوان موش آزمایشگاهی استفاده می کنند تا ببینند که چه حد می توان در گرسنه نگه داشتن يك ملت و تبدیل زندگی شان به جهنم پیش رفت تا آنگاه که آن ملت دست هایش را به علامت تسلیم بالا ببرد.

در همین هفته این طنز، سیاست رسمی دولت شد. مفسرین معتبر به صراحت اعلام کردند که اهود باراک و فرماندهان ارتش روی اصل "آزمون و خطا" کار می کنند و براساس نتایج حاصله روزانه شیوه های خود را تغییر می دهند. ورود سوخت به غزه را متوقف می کنند و میزان عملی بودن آن را تحت نظر می گیرند. سپس به دلیل واکنش فوق العاده منفی جهان، از شدت فشار خود می کاهند. جلوی ورود دارو به غزه را می گیرند، نتایج آن را مورد مشاهده قرار می دهند و الی آخر. هدف علمی، وسیله را توجیه می کند.

مسئول این آزمون ها اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل است، مردی با عقاید فراوان و عذاب وجدان ناچیز، مردی که تمام طبیعت و سرشت اش اساسا ضد بشری است. او شاید امروز خطرناکترین شخص در تمام اسرائیل است، حتی خطرناکتر از اهود المرت و بنیامین ناتانیاهو و در دراز مدت خطرناک حتی برای خود اسرائیل.

مسئول دیگر این آزمون ها رئیس ستاد اسرائیل است. این هفته سخنانی های دو نفر از روسای پیشین ستاد، ژنرال موشه یالون و شاول مفاظ را در نشست با مدعیان پر طمطراق روشنفکری شنیدیم. معلوم شده که هر دوی آنها از نظر فکری در طیف بین راست افراطی و بی نهایت راست قرار دارند. هر دو از افکار هولناک بدوی برخوردارند. نیازی به گفتن حتی يك واژه درباره ویژگی های اخلاقی و روشنفکری جانشین کنونی آنها، دان هالوتز نیست. اگر این سه نفر آخرین نمایندگان و روسای ارشد ستاد هستند، پس مقام مسئولی که نمی تواند به صراحت آنها حرف بزند، چه؟ آیا این سیب از زمین فراتر خواهد افتاد؟

آنها تا چند روز قبل بر این باور بودند که آزمون تجربی شان در شرف موفقیت است. بدبختی در نوار غزه به اوج خود رسید. صدها هزار نفر در معرض گرسنگی واقعی قرار گرفتند. روسای سازمان ملل و آژانس های آن رخداد قریب الوقوع يك فاجعه ی انسانی را اعلام کردند. فقط مردم مرفه می توانستند از اتومبیل خود استفاده کنند، خانه هایشان را گرم نگه دارند و يك شکم سیر غذا بخورند. جهان ساکت ماند و فقط به بیان هجویات پرداخت.

رهبران دنیای عرب بدون حتی جابجا کردن سر سوزنی فقط از سر ترحم به حرف های توخالی پرداختند.

باراک که حساب و کتاب می داند، می توانست محاسبه کند و دریابد که مردم عاقبت متلاشی خواهند شد.

و سرانجام اتفاقی افتاد که هیچ کس پیش بینی نکرده بود، اگر چه این قابل پیش بینی ترین حادثه ی روی زمین بود.

وقتی يك و نیم میلیون نفر را در اجاقی داغ تحت فشار می گذاریم و اجاق را بی وقفه شعله ورتر می کنیم، سرانجام این اجاق منفجر می شود. این همان چیزی بود که در مرز غزه و مصر اتفاق افتاد.

در ابتدا انفجار کوچک بود و گروهی از مردم فقط درهای دروازه را باز کردند. پلیس مصر رو به آنها آتش گشود و دهها نفر را زخمی کرد. این خود يك زنگ خطر بود. روز بعد حمله ی بزرگ اتفاق افتاد. جنگجویان فلسطینی نقاط بسیاری از دیوار را منفجر کردند. صدها هزار نفر به داخل مصر ریختند و پس از رها شدن، نفس عمیقی کشیدند. بدین ترتیب محاصره شکسته شد.

حتی قبل از آن مبارك در يك شرایط بسیار بدی بود. صدها میلیون نفر از اعراب و يك بلیون مسلمان دیدند که چگونه اسرائیل نوار غزه را از سه طرف بسته است: از شمال، از شرق و از جانب دریا. طرف چهارم را هم ارتش مصر بسته بود.

رئیس جمهور مصر که ادعای رهبری کل جهان عرب را دارد، در يك عملیات غیرانسانی که بوسیله دشمنی بیرحم رهبری می شد، شرکت کرد تا از آمریکایی ها پول بگیرد و محبت ببیند. دشمنان داخلی او، برادران مسلمان از این فرصت بهره بردند تا درجه ی مقام او را جلوی چشمان مردم خودش پایین بکشند.

به احتمال زیاد مبارك نمی توانست در این موقعیت بر موضع خود پافشاری کند. اما توده های فلسطینی او را از هر نوع تصمیم گیری نجات دادند. آنها به جای او تصمیم گرفتند و مثل سونامی دیوار را شکستند. اینك مبارك مجبور است که تکلیف خود را روشن کند و تصمیم بگیرد که آیا تسلیم تقاضای اسرائیل شود و دوباره برادران عرب خود را در محاصره بگذارد؟

و اما آزمون تجربی باراك چه؟ قدم بعدی چیست؟ گزینه ها بسیار محدودند:

۱) غزه را باری دیگر اشغال کنند. ارتش این گزینه را دوست ندارد و خوب می فهمد که در این صورت باید هزاران سرباز خود را به جنگ بیرحم چریکی وادار نماید، که این بار با هر انتفاضه قبلی متفاوت خواهد بود.

۲) تنگ تر کردن دوباره ی حلقه محاصره و اعمال نهایت فشار بر مبارك، بویژه استفاده از نفوذ اسرائیل بر کنگره آمریکا و محروم کردن حسنی مبارك از میلیاردها دلاری که سالانه در ازای خدماتش می گیرد.

۳) فحش و نفرین را به دعا و ثنا بدل کردن و نوار غزه را به مبارك سپردن، بدین ترتیب این را از اهداف مخفی و همیشگی باراك جلوه دادن. در این صورت مصر مجبور است که از امنیت اسرائیل حفاظت نماید، از پرتاب موشک های قسام جلوگیری کند و سربازان خود را در برابر چریک های فلسطین قرار دهد - زمانی که اسرائیل تصور کند که از بار این مردم فقیر و ناحیه بایر رها شده و بعد از آنکه بناهایشان بوسیله اشغالگران اسرائیلی خراب شده باشد. احتمالاً مبارك خواهد گفت: این نظر لطف شماست، اما نه، متشکرم.

حقیقت این است که این محاصره وحشیانه يك جنایت جنگی بود. و حتی بدتر از آن، این يك اشتباه احمقانه بود.

<http://counterpunch.org/avnery01272008.html>